

دکتر بیل مونس، موعظه بالای کوه، سخنرانی ۴، خوشابحالها، بخش ۴: نمک و نور

بیل مونس و تد هیلدیرانت © ۲۰۲۴

این دکتر بیل مونس در حال تدریس در مورد موعظه بالای کوه است. این جلسه چهارم، خوشابحالها، بخش ۴: نمک و نور است.

بسیار خوب، قرار است بحث را با زیارتگاه و گذرگاه نمک و نور تمام کنیم، و بعد کارمان برای امروز تمام می‌شود.

و دوباره، فقط برای تکرار، من خیلی آهسته پیش رفته‌ام، احتمالاً به این دلیل که دوست دارم، اما کمی سرعت خواهیم گرفت. اما همانطور که می‌بینید چگونه به آن نزدیک می‌شوم، این موضوع برای همه چیز حیاتی است. بنابراین، می‌خواستم تا جایی که می‌توانم با شما در مورد جنجالها صحبت کنم.

بسیار خوب، هشتمین خوشابحال، شماره ۱۰. آیه ۱۰ می‌گوید: «خوشا به حال کسانی که به خاطر عدالت آزار می‌بینند، زیرا پادشاهی خدا از آن ایشان است.» مطمئنم که عیسی به بالا نگاه کرد، و آنها با دهانی باز به او نگاه می‌کردند و می‌گفتند، پطرس، من درست نشنیدم.

نه، جان، تو اینو نگفتی. امکان نداره اون همچین چیزی گفته باشه. چون همه می‌دونن که نعمت خدا ثروت و رفاهه، درسته؟ این یه دکتربین خوب یهودیه.

بنابراین، مطمئناً برکت آزار و اذیت نیست. عیسی به چهره آنها نگاه می‌کند و می‌رود، بگذارید دوباره این را بگویم تا حتی پطرس هم بتواند آن را بفهمد. خوشا به حال شما وقتی مردم به خاطر من به شما توهین می‌کنند، شما را آزار می‌دهند و به دروغ انواع بدی‌ها را علیه شما می‌گویند.

شاد و مسرور باشید زیرا پادشاه شما در آسمان عظیم است، زیرا به همین ترتیب، پیامبران پیش از شما را آزار و اذیت کردند. یک سوال ادبی منطقی این است که وقتی دارید خوشابحالها را می‌خوانید، هفت مورد اول را تمام می‌کنید و می‌گویید، این شخص چگونه پذیرفته خواهد شد، درست است؟ مطمئناً، اگر کسی بفهمد که در رابطه با خدا چه کسی است، آنها فروتن هستند، تشنه عدالت خدا هستند، مهربان هستند، پاک هستند، صلح می‌کنند. مطمئناً، جهان آن را دوست خواهد داشت، درست است؟ من فکر می‌کنم که واقعاً باید یک کلاس و مدرسه علمیه کامل در مورد آزار و اذیت وجود داشته باشد.

چون شما بیشتر وقتتان را صرف چه کاری می‌کنید؟ سر و کله زدن با اختلافات، مگر نه؟ منظورم این است که، مخصوصاً اگر کشیش یک کلیسای کوچک‌تر باشید، یعنی تنها کارمند آن کلیسا باشید، قرار است زمان بسیار زیادی را صرف سر و کله زدن با اختلافات کنید، درست است؟ بنابراین، این‌طور نیست که یک فرد خوش‌یمن پذیرفته شود. ما هم مثل استادمان، مورد نفرت، تحقیر، آزار و اذیت و شاید حتی کشته شویم، بخشی از آن به این دلیل است که ما اساساً با این دنیا متفاوت هستیم و بنابراین، آنها ما را دوست ندارند اما بخشی از آن فقط جنگ معنوی است که شیطان عیسی را دوست نداشت و سعی کرد، خوب، سعی کند او را بکشد.

او همین کار را برای شاگردانش انجام خواهد داد. من این‌طور فکر نمی‌کنم؛ بیدیهی است که عیسی در مورد آزار و اذیت شدن به خاطر تو که یک احمق هستی صحبت نمی‌کند. این آزار و اذیت به خاطر عیسی، به خاطر عدالت است.

در آیه ۱۱، می‌گوید، به خاطر من. بنابراین، این آشکارا، این جفا است زیرا شما پیرو عیسی مسیح هستید و گرسنه و تشنه عدالت هستید. این پیام جهانی انجیل است.

همیشه پذیرش آن را آسان نمی‌کند، اما هست، مگر نه، پیام جهانی انجیل است؟ جالب است که تغییرات جزئی در ترتیب کلمات وجود دارد. تغییری در شما وجود دارد که آن را کمی شخصی‌تر می‌کند.

یک تغییر از زمان حال وجود دارد، و شما از آینده مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرید. این آزار و اذیت آنها به جلو رانده می‌شود. این، این، این، این چیزهای کوچک و ظریفی است که در حال رخ دادن است، زیرا عیسی می‌داند که این چقدر سخت است.

او می‌داند که این پیام چقدر سخت است. می‌دانید، ما در این مورد در اعمال رسولان ۵:۴۱ می‌خوانیم: آنها رسولان را ترک کردند، آنها از حضور شورا شادمان شدند و شایسته شمرده شدند که به خاطر نام او بی‌آبرو شوند. فیلیپیان ۱:۲۹، به شما عطا شده است که به خاطر مسیح، نه تنها باید به او ایمان بیاورید، بلکه باید رنج نیز بکشید.

دوم تیموتائوس ۳:۱۲، همه کسانی که آرزوی زندگی خداپسندانه در مسیح را دارند، مورد آزار و اذیت قرار خواهند گرفت. منظورم این است که شما این آیات را می‌شناسید، درست است؟ همه آنها هستند، و همه جا هستند. اگر کسی به شما بگوید مسیحیان رنج نکشند، چیزی را به شما می‌فروشد که شما نمی‌خواهید.

یا به قول متکلمان مدرن، بگذارید این را درست بگویم: زندگی درد است. هر کسی که خلاف این را به شما بگوید، چیزی را می‌فروشد. متکلم کیست؟ عروس شاهزاده.

فیلم عروس پرنسس رو می‌شناسی؟ او، تو بابتیست هستی. به سینما نمی‌ری. او، این یکی از بهترین دیالوگ‌های فیلم عروس پرنسس، توی فیلم عروس پرنسس. زندگی درد و رنج، والا حضرت.

او دارد با پرنسس صحبت می‌کند. هر کسی که خلاف این را به شما بگوید، چیزی را می‌فروشد. کلیسا، این جمله از کسی است که من مشخص نکرده‌ام از کیست، کلیسا یا کلیسای تحت آزار و اذیت است یا اصلاً کلیسا نیست.

اولین باری که این را در کلیسا تدریس کردم را به یاد دارم؛ یکی از شما سان بعد از آن آمد و واقعاً نگران بود. و وقتی به آزار و اذیت فکر می‌کرد، به شهادت فکر می‌کرد. و آزار و اذیت اشکال مختلفی دارد، اینطور نیست؟ از آزار و اذیت ساده تا آزار و اذیت واقعی، و تا شهادت، ادامه دارد.

من در پاورقی کتاب کوارل دیدم که، و قبلاً هم شنیده بودم، در قرن گذشته، مسیحیان بیشتری نسبت به سال قبل از آن به شهادت رسیده‌اند. و او گفت که این تعداد حدود ۴۵ میلیون نفر است. ۱۹۰۰ ۴۵ میلیون برادر و خواهر در ۱۰۰ سال گذشته برای عیسی کشته شده‌اند.

چند روز پیش داشتیم درباره زلزله نیال صحبت می‌کردیم و یادم رفت با چه کسی صحبت می‌کردم، اما آنها داشتند درباره تعداد دفعات وقوع بلایای طبیعی صحبت می‌کردند. خوب، بلایای طبیعی، نمی‌گویم که همه زلزله‌ها کار خداست، اما آنها داشتند درباره این صحبت می‌کردند که چطور وقتی این زلزله‌ها و از این جور چیزها به طور طبیعی اتفاق می‌افتند، مسیحیان وارد می‌شوند. از او پرسیدم که آزار و اذیت چقدر طول می‌کشد. آنها گفتند که معمولاً برای مدت بسیار طولانی متوقف می‌شود. آزار و اذیت کسی که نمی‌شناسید

آسان است، اما وقتی رابطه‌ای به دلیل کمک آنها در شرایط سخت ایجاد می‌شود، برگشتن و آزار و اذیت کردن آنها واقعاً سخت است.

داستان خاص، اوه، درست است، این را یک نفر از جنبش زنان برایم تعریف کرد. می‌دانید، آزار و اذیت در اندونزی شدیدترین نوع بود. منظورم این است که مسیحیان همه جا قتل عام می‌شدند.

و سپس سونامی از راه رسید، و در کمال تعجب مسلمانان، این کلیسای اندونزی بود که به مسلمانان کمک کرد. تا جایی که من می‌دانم، و این موضوع مورد علاقه من نیست، آزار و اذیت‌ها به هیچ وجه مانند قبل نشده است، زیرا مسلمانان توسط مسیحیان کمک شدند، روابط برقرار شد و تمایلی برای صلح وجود دارد. بنابراین، شما در مورد دو زلزله عظیم در نپال و ویران شدن بسیاری از معابد آنها می‌شنوید.

مت دوست خوبی دارد که در نپال کشیش است و بسیاری از مردمش کشته شده‌اند. سوال این است که از این ماجرا چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا خدا قرار است در بحبوحه شرایط واقعاً دشوار، روابطی بین هندوها و مسیحیان برقرار کند تا آزار و اذیت‌ها، حداقل فعلاً، از بین برود؟ می‌دانید، من نمی‌دانم. آزار و اذیت اشکال مختلفی دارد، از آزار و اذیت گرفته تا آزار و اذیت آشکار و شهادت.

فکر می‌کنم دردناک‌ترین داستان شهادتی که شنیدم چند سال پیش از کره شمالی آمد، جایی که فهرستی از مسیحیان پیدا کردند و یک خانواده، شامل زن و شوهر و فرزندانشان را گرفتند، آنها را روی زمین گذاشتند و با بولدوزر زیر گرفتند. کره شمالی همین است. بله.

بنابراین این اتفاقات دور و بر ما در حال رخ دادن است. به احتمال زیاد، چیزی که ما تجربه خواهیم کرد چیزی بین این دو خواهد بود. و من اضافه می‌کنم، در شرایط ما، فکر می‌کنم اکثر آزار و اذیت‌ها از درون کلیسا ناشی می‌شود.

اگر انجیل را با زور و با عشق موعظه کنید، اما انجیل را با زور، توسط فریسیان در کلیسایان مورد آزار و اذیت قرار خواهید گرفت. ما... من یک تجربه دشوار خدمت را پشت سر گذاشتم. من در انتشارات زوندروان بودم که مطالب من را منتشر می‌کند، و گفتم، هی، من یک کتاب برای شما دارم.

و آنها گفتند، این چیست؟ من گفتم، چرا گمشدگان را نجات دهیم وقتی می‌توانی با نجات یافتگان بجنگی؟ آنها گفتند، بنویس، ما آن را چاپ خواهیم کرد. این خوردن و بلعیدن خودمان است. منظورم کتاب‌ها است... یک صف بی‌پایان از کتاب‌ها در مورد آزار و اذیت از درون کلیسا وجود دارد.

و بگذارید همین الان به شما بگویم، اگر انجیل را با زور و حتی با محبت موعظه کنید، فریسیان را جذب خواهید کرد و آنها شما را آزار و اذیت خواهند کرد. باشه؟ مطمئنم بعضی از شما قبلاً این را تجربه کرده‌اید. آزار و اذیت... برای عیسی هم همینطور بود، درست است؟ آزار و اذیت اصلی او توسط رومی‌ها نبود؛ رهبران یهودی بودند.

این تاریخ کلیساست. ما هم‌نوعان خودمان را می‌کشیم و می‌بلعیم. این دقیقاً همان روشی است که ما انجام می‌دهیم.

این روشی است که ما کارها را انجام می‌دهیم. آنگاه آزار و اذیت به وسیله‌ای برای برکت تبدیل می‌شود. و این احتمالاً بزرگترین طنز در خوشبختی‌ها است، اینطور نیست؟ اینکه آزار و اذیت یک نعمت است.

این دلیلی برای شادی است. در واقع، کلمه‌ای که در آیه ۱۲ به ...شادی کردن ترجمه شده است، احتمالاً به درستی ترجمه نشده است. این کلمه به معنای بسیار شاد بودن، وجد کردن، وجد و شادی بیش از حد است.

لوقا ۶:۲۳ می‌گوید، شادی کنید و از شادی بالا و پایین بپرید. چرا؟ خب، اول از همه، پاداش شما عظیم است. پادشاهی آسمان از آن شماس است.

پس این هشت تا رو تموم می‌کنه... اون برکت، همون برکت تموم می‌کنه، مگه نه؟ دارم بهت میگم که این بزرگترین برکت، عضویت در پادشاهی خداست. من اغلب به آیه رومیان ۸:۱۸ فکر می‌کنم. بذار یه نگاهی بهش بندازم تا مطمئن بشم درست میگم.

نه لوقا... رومیان ۸:۱۸، ببخشید. رومیان ۸:۱۸. من معتقدم رنج‌های کنونی ما با جلالی که در آینده خواهد بود قابل مقایسه نیست... خب، این واقعاً آیه خوبی نیست. بله، نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این نیست.

باشه، بی‌خیال. بی‌خیال. چرا شادی می‌کنیم؟ فقط به خاطر شادی نیست.

چرا آزار و اذیت یک نعمت است؟ خب، این روش بهتری برای گفتنش است. چرا آزار و اذیت یک نعمت است؟ اولاً، چون فقط پاداش ندارد، بلکه پاداش بزرگی هم دارد. اوه، بله.

و، می‌دانید، ما آنقدر درگیر درد و رنج فعلی خود می‌شویم که نمی‌توانیم... دیدن فراتر از آن در بحبوحه درد دشوار است، اینطور نیست؟ اما به همین دلیل است که رومیان ۸:۱۸ بسیار مهم است. من معتقدم که رنج‌های فعلی ما ارزش مقایسه ندارند، حتی ارزش ندارند که آنها را روی یک میز بگذاریم، ارزش مقایسه با جلالی که در ما آشکار خواهد شد را ندارند.

بنابراین، چیزی در مورد پاداش ما وجود دارد که آنقدر بزرگ است که رنج‌های جزئی و زودگذر ما... این از کجا می‌آید؟ متاسفم. آیه... رنج‌های سبک و زودگذر چه چیزی برای ما به ارمغان می‌آورند؟ دوم قرن‌تینان ساکت باش، آن را برای ما پیدا خواهی کرد.

عفو؟ دوم قرن‌تینان ۴:۱۷. درسته. متاسفم. دوم قرن‌تینان ۴:۱۷. بله.

این آیه‌ی عالی دیگری است، فقط برای اینکه از زاویه‌ی دید به مسائل نگاه کنیم. آزار و اذیت یک نعمت است زیرا پاداش به همراه دارد. دوم اینکه، آزار و اذیت یک نعمت است زیرا به ما اطمینان می‌دهد که مسیحی هستیم.

و آیه‌ای که من به آن فکر می‌کنم رومیان ۸:۱۶.۱۷ است، درست همان جایی که من بودم. خودِ روح با روح ما شهادت می‌دهد که ما فرزندان خدا هستیم. حال، اگر ما فرزندان هستیم، پس وارثان نیز هستیم.

وارثان خدا و هم‌ارثان با مسیح. پس این خیلی باحاله. اگر واقعاً ما در رنج‌های او شریک هستیم تا در جلال او نیز شریک باشیم.

ببینید، آیاتی مثل این باعث می‌شود بیشتر شبیه طرفداران و سلی به نظر برسیم. خب، چون این، می‌دانید. الهیات معاملاتی نیست. دستم را بالا می‌برم؛ کارت رهایی از جهنم را دارم؛ هیچ چیز دیگری مهم نیست.

می‌گوید ما به یک شرط وارث مسیح هستیم. شرط این نبود که من دستم را در اردوگاه بالا ببرم، بلکه این بود که در رنج او شریک باشم.

و تنها اگر در رنج او شریک باشم، در جلال او نیز شریک خواهم بود. هوم. هوم.

جالبه. آره. اوه، آره.

اوه، بله. بله. آزار و اذیت از طرف فریسیان است.

آزار و اذیت از سوی افرادی صورت می‌گیرد که به سادگی نمی‌خواهند، به عبارت دیگر، می‌خواهند گوش‌هایشان نوازش شود. و افرادی هستند که اگر انجیل را موعظه کنید، به طور فعال با نقش موعظه‌گری شما مخالفت خواهند کرد، زیرا نمی‌خواهند آن را بشنوند. فریسیان از پیامدهای پاکدلی خوششان نمی‌آید.

می‌دونی، هر وقت شروع می‌کنی به نفوذ به قلبشون، معذب می‌شن. اما آره، احتمالاً تعداد بیشتری از مردم هستن که فقط می‌خوان گوش‌هاشون قلقلک داده بشه. می‌خوان فعالیت‌های معنویشون رو برای این هفته تیک بزنن و برن دنبال زندگی‌شون.

آره. و از کلیسا بیرون می‌اندازند. آره.

واقعیت امر، الهیات بازماندگان است، وقتی در مورد الهیات بازماندگان، عمدتاً در عهد عتیق، یاد می‌گیریم که اسرائیل حقیقی همان اسرائیل مرئی نیست. و با این حال نمی‌دانم آیا تا به حال شنیده‌ام که به من گفته شود، اوه، ضمناً، این هنوز هم صادق است. و اینکه کلیسای حقیقی، کلیسای نامرئی و بازماندگان بخش کوچکی از کلیسای مرئی هستند.

من قبلاً هرگز جان پایپر را ندیده بودم. ما یک دوست مشترک بسیار خوب با تام شراینر داشتیم و جان وقتی من آنجا تدریس می‌کردم برای سخنرانی به گورن کانمن می‌آمد. و من واقعاً می‌خواستم او را به خاطر تمام چیزهایی که تام به من گفته بود، ملاقات کنم.

:بنابراین، من به سراغ مردی که مسئول بود رفتم و گفتم: «می‌توانم او را از فرودگاه سوار شوم؟» او گفت: «حتماً». بنابراین، می‌دانستم که قرار است نیم ساعت با جان وقت بگذرانم. در آن لحظه، به ترک آکادمی و رفتن به کار روحانی فکر می‌کردم.

و این دقیقاً همان کاری بود که جان انجام داد. می‌خواستم از او بپرسم که چرا کالج بتل را ترک کرده و به کلیسای بیت‌لحم رفته است. و بنابراین، ما شروع به صحبت کردیم، چیزی شبیه گپ و گفت.

اگرچه آدم زیاد با جان گپ نمی‌زند، اما این سوال‌ها را از او پرسیدم. آخرش گفتم: «من همیشه خودم را آدم خیلی بانگیزه‌ای می‌دانستم».

اما تو خیلی از من جلوتری. پس چرا؟ این شور و اشتیاق از کجا در تو سرچشمه می‌گیرد؟ او گفت من مطمئنم که کلیسا به جهنم می‌رود. و من فکر کردم این کمی تند است.

و بعد من کشیش شدم. و او الان مرده است. او اغراق می‌کند، او عیسی است.

او دارد اغراق می کند. اما وقتی بلند می شوید و موعظه می کنید، آیا فرض می کنید که همه کسانی که به حرف های شما گوش می دهند به بهشت می روند؟ نه، معلوم است که اینطور نیست. نمی توانید این کار را بکنید.

تو می دانی که داری برای جمعیتی مختلط موعظه می کنی. همه ممکن است بگویند که به بهشت می روند، اما اینطور نیست. این غیرممکن است.

و بنابراین، جان می گفت، افراد زیادی هستند که خود را در لباس معنوی می پوشانند و این تمرین های معنوی رفتن به کلیسا را انجام می دهند. ما به بچه هایمان یاد دادیم که هرگز این عبارت را نگویند. شما نمی توانید به آنچه هستید بروید.

بنابراین، هر کاری که انجام می دهید، هرگز به کلیسا نمی روید. شما خود کلیسا هستید. و من متوجه منظور یوحنا هستم، او می گوید که افراد زیادی در این کلیسا هستند، من نمی دانم، من نمی توانم قضاوت کنم، اما افراد زیادی اینجا هستند که به جهنم می روند.

این باعث می شود که با شور و اشتیاق موعظه کنم، رهبری کنم و عشق بورزم. دقیقاً مطمئن نیستم که چرا آن داستان را تعریف کردم. زمانی بود؛ حتماً اواخر بعد از ظهر بود.

بله، و شما رنج خواهید کشید. افراد زیادی داستان را نمی دانند، اما جان دوران بسیار سختی را پشت سر گذاشت. این موضوع کاملاً عمومی است.

آن زمان، دوران بسیار بسیار شدیدی از آزار و اذیت در کلیسای او بود. چون آنها احساس می کردند که او به درستی با موقعیت برخورد نکرده است. و من تصور می کنم که جان می گفت که احتمالاً او این کار را نکرده است.

اما آزار و اذیت شدید، اخراج افراد و کاهش حقوق او به دلیل بودجه. منظورم این است که خیلی شدید بود. اما این فقط این بود که شما مورد آزار و اذیت قرار خواهید گرفت.

همه مورد آزار و اذیت قرار خواهند گرفت. سویندال دوران وحشتناکی را پشت سر گذاشت. و جزئیات آن عمومی نیست، بنابراین نمی توانم آنها را به اشتراک بگذارم.

اما او در کلیسا شرایط وحشتناکی را پشت سر گذاشت. واقعاً وحشتناک. حالا، این چاک سویندال است.

چه کسی چاک سویندال را دوست ندارد؟ خب، می توانم چند نفر را به شما معرفی کنم که چاک سویندال را دوست ندارند. می دانید، همه این را تجربه می کنند. همه مورد آزار و اذیت قرار می گیرند.

فریسیان، غیرمسیحیان در کلیسا. این اتفاق خواهد افتاد. و تضمین، یکی از تضمین های مسیحیت ما، این است که افراد تغییر یافته، زندگی های تغییر یافته ای دارند.

تغییر ما در زندگی مان، ما را در تضادی ناگزیر با دنیای اطرافمان قرار می دهد. و آنها ما را آزار و اذیت خواهند کرد. و پاسخ ما این است که، متشکریم، من مثل این دنیا نیستم.

ممنونم که من را متفاوت کردی. این یک نعمت است.

سومی، و من الان واقعاً دارم از این متن خارج می‌شوم، اما برای من متن خیلی مهمی است. فکر می‌کنم بخشی از موهبت مورد آزار و اذیت قرار گرفتن این است که به شما این حس را می‌دهد که بخشی از چیزی بزرگتر هستید. در واقع، نه، این موهبت از این متن سرچشمه می‌گیرد.

به همین ترتیب، آنها پیامبران پیش از شما را نیز آزار و اذیت کردند. وقتی من و شما به خاطر عدالت مورد آزار و اذیت قرار می‌گیریم، چون انجیل را موعظه می‌کنیم. خوب، حالا قبول، گاهی اوقات واقعاً اشتباه می‌کنیم، درست است؟ ما آن را خیلی تند موعظه می‌کنیم یا اشتباه می‌کنیم.

ما را به خاطرش به دادگاه می‌خوانند. اصلاً بحث ما این نیست. بحث ما این است که شما به درستی دارید. کلام حق را پیشگویی می‌کنید.

شما آن را با قدرت و شفقت و عشق و شفافیت موعظه می‌کنید، و مردم به خاطر این کار از شما متنفر خواهند شد. بخشی از پاداشی که از این آزار و اذیت حاصل می‌شود این است که به شما می‌فهماند که بخشی از چیزی بزرگتر هستید. آنها پیامبران را آزار و اذیت کردند.

آنها شما را آزار و اذیت می‌کنند. شما دارید به جمع این شاهدان می‌پیوندید، درست است؟ فیلیپیان ۳:۱۰. متن جالبی است. یکی از دوستان خوب من این موعظه را در کلیسای ما ایراد کرد.

خواننده‌اید، می‌شنوید، آن را دوست ندارید؟ من قبلاً هرگز چنین چیزی نشنیده بودم. من قبلاً هرگز چنین چیزی ندیده بودم. وقتی این اتفاق می‌افتد، من آن را دوست دارم.

فیلیپیان ۳:۱۰، بله، من می‌خواهم مسیح را بشناسم. می‌خواهم قدرت رستخیز او را بدانم، همین. کلیسای آمریکا نقطه‌گذاری خود را همین‌جا انجام می‌دهد، درست است؟ همه ما در قدرت هستیم.

همه ما مشتاق پیوستن به رستخیز مسیح هستیم. او از مردگان برخاست. من نیز از مردگان برخیزانیده خواهم شد.

قدرتی که مسیح را از مردگان برخیزانید، همان قدرت در من نیز در حال کار است. آمین. بیایید یک کلیسای بزرگ تأسیس کنیم.

بدیهی است که همه ما می‌دانیم که اینطور نیست. به همین جا ختم نمی‌شود. حتی یک ویرگول هم ندارد، درست است؟ و بله، من می‌خواهم قدرت رستخیز او و مشارکت در رنج‌هایش را بدانم.

شبهه او شدن در مرگش به نوعی رستخیز از مردگان را به همراه دارد. چیزی در رنج کشیدن به خاطر مسیح وجود دارد که شما را به پیامبران و به شیوه‌ای منحصر به فرد به عیسی مسیح پیوند می‌دهد. و بنابراین می‌دانید که بخشی از چیزی بزرگتر و عظیم‌تر از درد هستید.

حالا، فکر نمی‌کنم تا حالا در موقعیتی بوده باشم که از اینکه توانسته باشم بگویم، بله، من هنوز به آنجا نرسیده‌ام، ناراحت شده باشم. نمی‌دانم که آیا هرگز به آنجا خواهم رسید یا نه. ما دو دخترمان را از دست دادیم، یکی در اثر سقط جنین و دیگری در هنگام تولد.

و وقتی ریچل چهار ساعت بعد از تولدش فوت کرد، به من چند هفته مرخصی دادند. من به آروسا درس می‌دادم، و قرار بود مرخصی بیشتری به من بدهند. گفتم نه، من آماده‌ام.

می‌توانم برگردم. و داشتم رومیان را تدریس می‌کردم. و می‌دانید بخش بعدی که باید تدریس می‌کردم چه بود؟ رومیان ۵. در رنج‌هایمان شاد باشیم، زیرا رنج شخصیت را می‌سازد.

شخصیت، امید، و امید، استقامت. و من ده دقیقه از سخنرانی را گذراندم و فقط با تمام سرعت دویدم فقط از شدت گریه چشم‌هایم از حدقه بیرون زد. آنها دو هفته دیگر به من مرخصی دادند.

خب، همکارانم این را برای من تدریس کردند. من هیچ‌وقت این کار را نکرده بودم، در واقع، فکر می‌کنم دفعه‌ی بعدی که رومیان را تدریس کردم، گفتم: «من هنوز نمی‌توانم رومیان ۵ را تدریس کنم.» خب، قرار است از ۴ به ۶ برویم. اگر خوشتان نیامد، تفسیر خودتان را بخوانید. می‌دانید، من اصلاً خودم را به عنوان یک الگو در این مورد معرفی نمی‌کنم.

منظورم این است که رنج کشیدن خیلی بده. واقعاً همین‌طور. درد داره، آدم رو منزوی می‌کنه و باعث می‌شه خوبی خدا، قدرت خدا و عشق رو زیر سوال ببری، درسته؟ مگه نه؟ واقعاً همین‌طور.

این کار را برای من می‌کند. و می‌دانید، من آنجا نیستم، اما زمانی فرا می‌رسد که شما همچنان در این چرخه که ما آن را زندگی مسیحی می‌نامیم، پیش می‌روید، جایی که شروع به درک آزار و اذیتی که با آن روبرو هستیم می‌کنید. و من به طور خاص به آزار و اذیت به عنوان یک کشیش فکر می‌کنم، به موعظه حقیقت، چه بخواهند آن را بشنوند چه نخواهند.

چیزی در مورد آزار و اذیتی که از طریق بخشی از آن بودن به وجود می‌آید وجود دارد که شما کم‌کم آن را درک می‌کنید. من در این مورد تنها نیستم. من بخشی از چیزی بزرگتر هستم. من بخشی از پیامبران هستم.

من بخشی از مسیح هستم. و این خوبه. این چیز خوبیه.

کار سختی است، اما چیز خوبی است. داستانم را برایتان تعریف می‌کنم، اما آخرین چیزی خواهد بود که با شما به اشتراک می‌گذارم، چون به پایان موعظه‌ی بالای کوه ربط پیدا می‌کند. بنابراین، داستان کامل من را خواهید شنید، اما باید صبر کنید.

راستش را بخواهید، آن‌هایی که دوره‌های آموزشی کشیشی گذرانده‌اند، احتمالاً قبلاً این را شنیده‌اند. حالا که فکرتش را می‌کنم، می‌بینم که من دو سال پیش هنوز خیلی خام بودم. خیلی خب.

بنابراین، بونهور می‌گوید، رنج کشیدن نشان شاگردی واقعی است. بله، بله، هر چه، هر چه. بسیار خب.

آخرین مورد از خوشبحال‌ها. آیا در مورد آن نظری دارید؟ اگر فقط به این مورد اشاره کنم، می‌دانید، البته این به ساختار رساله مربوط می‌شود. برداشت شما از ساختار این است که با یک برکت شروع می‌شود و ما در روح فقیر هستیم، جایی که پادشاهی آسمان وجود دارد.

و سپس با این جمله به پایان می‌رسد: «خوشا به حال شما که فقرا را آزار می‌دهید.» به نظر من هر جا که پادشاهی آسمان باشد، این جمله دو بخش را مشخص می‌کند. بنابراین، بخش اول خوشبحال‌ها با آنچه آرامش خداست، پایان می‌یابد.

بخش بعدی با آزار و اذیت شروع می‌شود. و کل آن بخش، که از نمک و سفیدی می‌گذرد، رفتار شما تحت آزار و اذیت است. بنابراین، یکی از نکات خوب در مورد آن این است که اگر گفته‌اید هشت، هفت مورد اول را شامل می‌شود. به زیبایی و متقارن، خوشا به حال کسانی که گرسنه و تشنه‌ی عدالت هستند.

اوه، متوجه حد وسط هستی. بله. وقتی مردم به خاطر من به تو توهین می‌کنند و تو را به دروغ آزار می‌دهند و انواع بدی‌ها را علیه تو می‌گویند، شاد باش و شادی کن زیرا پاداش تو در آسمان است، زیرا همانطور که پیامبران پیش از تو را آزار می‌دادند، آنها نیز به تو آزار رساندند.

و بعد می‌گویم که آیه بعدی کتاب مقدس است. به عبارت دیگر، شما باید مانند پیامبران پیش از خود عرضه کنید؛ شما نمک زمین هستید. و سپس، همانطور که پیامبران پیش از شما بودند، شما نور جهان هستید.

کل آن بخش توسط خوشابحال‌ها معرفی شده است. شما به خودتان جفا خواهید کرد. هر چیزی که از آنجا ناشی می‌شود، به پارسایی استوار و فداکارانه شما در مواجهه با جفا مربوط می‌شود.

نه، منظورم این است که بله، و این استدلال مخالف است. من واقعاً چیزی نخوانده‌ام که مرا متقاعد کند که ساختار واقعاً دقیقی برای این موضوع وجود دارد. منظورم این است که همه در مورد نگهدارنده کتاب صحبت می‌کنند، اما این موضوع را درست نمی‌کند.

فکر می‌کنم چیزی که باید بگویید این است که آیا چیزی در مورد نمک و نور وجود دارد که فقط مختص آزار و اذیت باشد، یا در مورد هر هشت سعادت ابدی صدق می‌کند؟ به عبارت دیگر، آیا نمک، همانطور که می‌خواهم ارائه دهم، نمک و نور برای یک فرد سعادت ابدی قابل استفاده است، یا برای یک فرد آزار دیده قابل استفاده است؟ و شما می‌گویید یک فرد آزار دیده. بله، چون چند قسمت وجود دارد که از اصطلاح نمک استفاده می‌کنند، و قسمت‌هایی که به افراد ثابت قدم، متدین و فداکار در بحبوحه رنج می‌پردازند. بله، من هرگز در مورد آن فکر نکرده‌ام.

نمی‌دانم. اگر مورد آزار و اذیت قرار بگیری، از قبل سبک شده‌ای. منظورم این است که همه توجهشان را روی تو متمرکز خواهند کرد.

منظورم این است که این یک راه عالی برای تبدیل شدن به نور است، تبدیل شدن به کانون آزار و اذیت. و مشکل چیست؟ مردم نور شما را می‌بینند و خدا را برای بدترین چیزها ستایش می‌کنند. بدترین چیز چیست؟ پایداری در میان آزار و اذیت چیست؟ بله، بگذارید در مورد آن فکر کنم.

همیشه پردازش یک فکر کاملاً جدید کمی سخت است. فقط می‌گویم که از شما نمی‌خواهم که بخوانید فقط می‌گویم، آیا این یک احتمال است؟ و می‌دانید، چیزی بیش از یک احتمال. منظورم این است که من اینطور آن را درک می‌کنم.

چون من تعدادی مقاله خوانده‌ام که در مورد ساختار این نگرش صحبت می‌کنند. بله، بله. به نظر می‌رسد که آنها از این احتمال خوششان آمده است.

اگر می‌توانستید سوال مربوط به ویدیو را پیدا کنید، من آن را ارائه دادم، زیرا پادشاهی آسمان‌ها از آن آنهاست، به عنوان نگهدارنده کتاب. سوال این است که آیا آنها در واقع فرمول‌های مقدماتی برای دو بخش هستند؟ بنابراین، شما دارید، دیو، دیو را متقاعد کرده است که این درست است. بنابراین شما می‌توانستید داشته باشید، خوشا به حال فقرای روح، زیرا پادشاهی آسمان‌ها از آن آنهاست، و سپس صلاحیت‌ها.

فکر دوم: خوشا به حال کسانی که مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، زیرا پادشاهی آسمان نیز از آن آنهاست. و ضمناً، اگر شما مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرید، باید نمک و نور باشید و به دلیل آزار و اذیت پنهان نشوید.

به نظر من چیزی که این استدلال را قانع کننده می کند این است که اگر بتوانید از این آیات دیگر نشان دهید که چیزی در مورد نمک و نور وجود دارد که به طور خاص به آزار و اذیت مرتبط است.

اگر می توانستید این کار را انجام دهید، فکر می کنم این طوری می توانستید ادعایتان را مطرح کنید. خب، اما اگر این کار را با نمک انجام دهید، به نور هم منتقل می شود، شما استدلال می کنید. چرا در موردش مقاله نمی نویسید؟ برای کلاس، یا دارید می نویسید؟ اوه، باشه.

باشه، خب، بیا بریم تو. اوه، این درست نیست. این درست نیست.

کلی ایده های دیوانه وار وجود داره. خیلی خب، انجامش بدیم. بله، می تونی.

بسیار خب، بیایید به سراغ نمک و نور برویم. باز هم، من آن را به روشی که همیشه انجام داده ام ارائه می دهم، نه اینکه ایده دیوانه وار دیو را نفی یا بی ارزش کنم. این مقدمه من است.

از آنجا که ویژگی های هر هشت سعادت ابدی بسیار طاقت فرسا هستند، می توانستم تصور کنم که عیسی فکر می کرد واکنش عادی این است که بگوییم، اگر واقعاً می خواهم سعادت ابدی را زندگی کنم، باید این کار را جدا از دنیا انجام دهم. اگر من به طور فعال درگیر امور این دنیا باشم، هیچ راهی برای انجام این هشت کار وجود ندارد. بنابراین، تنها راه برای تبدیل شدن به یک فرد سعادت مند، رفتن به بیابان، تبدیل شدن به یک پدر بیابانی است، می دانید، ترک دنیا و بیرون رفتن از آن.

و بنابراین، من فکر می کنم کاری که عیسی انجام می دهد این است که هشت خوشا به حال آخر را با انکار صریح این که می توان در انزوا زندگی کرد، به پایان می رساند. او می گوید که باید درگیر دنیا باشید. و من عاشق این عبارت هستم؛ این عبارت عیسی است، بنابراین این چیز مهمی نیست، اما نه مربوط به دنیا.

فکر می کنم ماجرای نمک و چراغ هم همین است. از دنیا جدا نشو؛ در آن باش، هرچند از آن نیستی. واقعاً خنده دار است.

اگر کار تبلیغی انجام می دهید، مگر نه اینکه روز سوم سخت ترین روز است؟ وقتی برای اولین بار به نپال رفتیم، مت من و رایین را به نپال برد، و روز سوم بود. فقط فقر و هندوئیسم و میمون های توی قصر میمون ها بود، و این واقعاً چیز طاقت فرسایی بود. و من و رایین به اتاقمان برگشتیم، و جدی داشتیم می گفتیم، فکر می کنی اگر سوار هواپیما شویم و به خانه برگردیم، مت متوجه می شود؟ او می تواند کاری را که من می کنم انجام دهد.

لازم نیست این کار را بکنم. منظورم این است که رایین، چطور می توانیم به فرودگاه برویم؟ واقعاً می توانیم. یواشکی برویم؟ الان روز سوم است. این دفعه به چین رفتیم؛ باز هم، روز سوم بود.

و بنابراین شاید چیزی در مورد روز سوم وجود داشته باشد که خاص باشد. اما درست زمانی که ما واقعاً داشتیم جدی در مورد آن صحبت می کردیم، یک پیام فیسبوک از یکی از دوستان خوب رایین دریافت کردیم که در اتیوپی کار زیادی انجام داده بود، و او به سادگی گفت، این روز سوم است؛ از آن جدا نشوید. چون او دقیقاً می دانست که ما به انجام چه کاری فکر می کنیم.

منی تو نم کاری که باید انجام بدم رو انجام بدم. فقط می خوام خودمو خلاص کنم. یه تجربه ی طاقت فرسا بود.

من در کلیسای صحبت کردم که به یک کارخانه فرش قدیمی متصل بود، و یک موش صحرایی تقریباً به آن بزرگی درست جلوی من از روی صحنه دوید. و رابین پرواز می کند. او از این جور چیزها متنفر است. او به عقب پرتاب می شود، و حدس می زنم موش از یک سوراخ رد شد، بالا رفت و تمام مدتی که صحبت می کردم روی یک تکه پلکسی گلاس بالای سرم نشست.

تجربه‌ی خیلی خوبی در نپال بود. و ما می خواستیم از آن جدا شویم، و فقط گفتیم نمی توانیم. خب، مسیحی نمی تواند از آن جدا شود.

تو در دنیایی، تو از دنیا نیستی، تو باید در دنیا بمانی. نمک و نور برای همین است. ما نمک زمین هستیم.

ما پیروان سعادت، زخم‌های جهان را لمس می کنیم تا از زوال آن جلوگیری کنیم. ما نور جهان هستیم. پیروان سعادت، حقیقت را به تاریکی این جهان می تابانند، و بنابراین باید در آن مشارکت داشته باشیم.

بدون ما، جامعه در فساد اخلاقی می پوسد و در تاریکی گناه دست و پا می زند. بنابراین، هدف این است که درگیر بمانید. بسیار خب، بیایید به چند مورد از این موارد نگاهی بیندازیم.

متی ۵:۱۳، شما نمک زمین هستید. این چیزی است که ما همیشه خودمان و مردمان را به انجام آن تشویق می کنیم. خودتان را جای حضار بگذارید، درست است؟ شما یک مشت ماهیگیر جلیلی بی اطلاع و بی دانش هستید.

و عیسی به شما نگاه می کند و می گوید، شما نور جهان هستید. شما بروید، چه؟ او درباره چه کسی صحبت می کند؟ من؟ من در یک شهر یا منطقه‌ی بی اهمیت، جلیل، زندگی می کنم. من در یک کشور بی اهمیت زندگی می کنم.

من نمی توانم کاری انجام دهم. و عیسی می گوید، نه، شما نمک زمین هستید. همانطور که کمی نمک بر طعم، منطقه‌ای بسیار بزرگتر تأثیر می گذارد، به خصوص اگر آن را در بیرون بخورید، می دانید که تأثیر چند زندگی، تأثیر چند زندگی بر کل جهان چه خواهد بود.

باید به داستان برات تعریف کنم. دیدی؟ اسمش چیه؟ لیام رایمز، هنر گمشده‌ی شاگردسازی. به کتاب قدیمیه.

است که منتشر شد. هنر گمشده شاگردسازی، فکر می کنم Navigator این یکی از اولین کتاب‌های نوشته‌ی لروی ایمز.

آیا او همان است؟ لروی ایمز. باشه. به داستانی هم اون وسط درست می کنه، و من به کم بهش شاخ و برگ می دم، اما داستان فوق العاده‌ایه.

عیسی در آسمان با فرشته‌ای صحبت می کند، و فرشته می گوید، هی، آخرین بار کجا بودی؟ ۳۳ سال است که تو را ندیده‌ام. او، من روی زمین بوده‌ام. او، واقعاً؟ آنجا چه کار می کردی؟ البته، این هرگز اتفاق نمی افتاد، اما برای یک داستان مناسب است.

اونجا چیکار می کردی؟ او، و من برای هزاران نفر موعظه کردم، هزاران نفر، و حتی تعداد بیشتری رو شفا دادم. من خیلی‌ها رو شفا دادم. انجل گفت، او، این واقعاً عالیه.

«عیسی می گوید»: بله، من بیشتر وقتم را با ۱۲ نفر گذراندم «فرشته می پرسد»: برای چه این کار را کردی؟ عیسی می گوید: آنها امید جهان هستند «فرشته می پرسد»: نقشه ب چیست؟ «عیسی می گوید»: نقشه ب «وجود ندارد. آن ۱۲ نفر امید جهان هستند»

، کمی نمک تفاوت فوق العاده ای ایجاد می کند. کمی نور هم تفاوت فوق العاده ای ایجاد می کند. و بنابراین عیسی الگویی از شاگردی با تعداد کم برای ما به جا گذاشت

بنابراین حتی اگر شما کشیش یک کلیسای بزرگ باشید، مدلی که او به جا گذاشته، تعداد کم است زیرا تعداد کمی از مردم می توانند تأثیر زیادی بر جهان داشته باشند. نمک کاربردهای زیادی دارد. کوارل می گوید حداقل مورد وجود دارد ۱۱

من قبلاً هرگز چنین چیزی نشنیده بودم، و او هم به من نمی گوید که آنها چه هستند. او فکر می کند نیروی اصلی تصویر نمک، یک تصفیه کننده است. و بنابراین، او در مورد این صحبت می کند که مؤمنان تأثیر دگرگون کننده ای بر جهان دارند

مشکل این است که من نمی دانم نمک چگونه تصفیه می کند. شما چطور؟ سوال باز. نمک چگونه چیزی را تصفیه می کند؟ من می دانم که چگونه چیزها را حفظ می کند، اما نمی دانم چگونه خود آن را حفظ می کند

اما نمی دانم چطور آن را تصفیه می کند. مثل آب شور روی آب شیرین است. بله

و اما این چطور تصفیه می کند؟ ضد عفونی می کند. بسیار خوب. بسیار خوب

باشه. آره. کالر

سدیم کلرید. گرفتمش. بله

، کمی در شیمی کند است. اما به هر حال، این چیزی است که کوارل می گوید، انگیزه اصلی است. می دانید کاربردش این است که وقتی وارد اتاق می شویم، آیا جوک های رکیک و کنایه های جنسی متوقف می شوند؟ نه. به این دلیل که شما یک کشیش هستید، بلکه به این دلیل که شما یک مسیحی هستید

می توانستم ببینم که این یک اثر پالایش بخش است که ما بر این جهان داریم. همانطور که به شما گفتم، من حداقل در ابتدا، در دانشگاه رشته عکاسی خبری می خواندم. و یک دوست خیلی خوب به نام جورج داشتم

جورج عکاس خیلی خوبی بود. منظورم این است که این بچه می توانست عکس بگیرد. خیلی بدجنس بود، اما بهترین دوست من بود

، و می دونی، اون موقع ها وقتی عکاسی می کردی، فتوشاپ که نبود، تمام شب بیدار بودی، ظهور و ثبوت می دونی، همه مواد شیمیایی و از این جور چیزا. و ما یه شب حدود ساعت یک بامداد کار می کنیم. و من باید یه سری کلمات بگم که گفتنشون یه کم برام سخته، اما منظورم رو می رسونه

یه اتفاقی افتاد. از یه عکس عصبانی شد و گفت: ای خدا، خدای من. و من گفتم، اون جورج

که بیشتر با او آشناست. و من گفتم، او به خوبی جورج D اوه، اوه، متاسفم. درسته. بعداً، او گفت، خدای است

و من و جورج رابطه خیلی خوبی داشتیم، بنابراین می‌توانستم این حرف‌ها را به او بزنم. و این کمی رابطه ما را تغییر داد. نه به این خاطر که داشتم به جورج ایراد می‌گرفتم، بلکه به این خاطر که جورج متوجه شد من با او فرق دارم.

و اینکه نمی‌خواستم بشنوم نام پروردگارم به این شکل استفاده می‌شود. و او زبانش را پاک کرد. منظورم این است که، تا من بتوانم راه‌هایی وجود دارد که ما تطهیر می‌کنیم، اینطور نیست؟ ما تطهیر می‌کنیم

چیزی که من را آزار می‌دهد این است که وقتی با یک مشت مسیحی هستم، آنها غیبت می‌کنند، تهمت می‌زنند و کنایه‌های جنسی می‌زنند، و هیچ فرقی با بقیه ندارند. این نمک بودن نیست. بنابراین، به نظر من این نوعی تطهیر است.

چیزی که همیشه شنیده‌ام این است که نمک یک ماده نگهدارنده است. و همانطور که نمک به گوشت مالیده می‌شود تا فساد و گندیدگی آن را کند کند، ما نیز نمکی هستیم که به جامعه‌ای فاسد و در حال فساد مالیده می‌شویم، جایی که نفوذ ما فساد را کند می‌کند و به انجیل زمان بیشتری می‌دهد. یک بار نموداری دیدم، کاش یک نسخه از آن را نگه می‌داشتیم، اما نموداری از شاخص‌های اجتماعی بود.

و اینکه تاریخ مهم، روزی بود که آنها دعا را از مدارس بیرون کردند. و وقتی به کودکانی که در ازدواج متولد می‌شوند، سقط جنین‌ها نگاه می‌کنید، کلی از این نوع شاخص‌های اجتماعی وجود دارد. آنها در حال پیشرفت هستند و در آن سال، آنها تازه اوج گرفتند.

من علاقه‌ای به سیاسی شدن ندارم، اما برایم جالب است که وقتی کشور به خدا گفت از چیزی بیرون برو خدا گفت، باشه، اگر قرار است نمکی را که باعث کند شدن فساد جامعه می‌شود، حذف کنی، آنوقت جامعه با سرعت بیشتری شروع به فساد می‌کند. و آیا این درست نیست؟ منظورم این است که جامعه در حال سقوط آزاد به سمت پایین است، درست است؟ من به یاد دارم زمانی که جنبش همجنس‌گرایان از نظر سیاسی شروع شد، و این جمله بارها و بارها تکرار می‌شد. این بود که ما هیچ علاقه‌ای به تغییر جامعه نداریم، فقط نمی‌خواهیم شما به ما بگویید که در اتاق خواب چه کار کنیم.

و من این را بارها و بارها شنیده‌ام، و احتمالاً از بیشتر شما مسن‌تر هستم. من ۶۲ سال دارم. آیا من مسن‌ترین فرد حاضر در این جمع هستم؟ لطفاً این کار را نکنید.

اوه، ممنونم. ممنونم. ازت متنفرم.

خوبه. خیلی خوب، خیلی خوب. و حالا چی شده؟ ما آموزش تنوع داریم، درسته؟ مغز تجاری ما کجاست؟ دنبال چه کلمه‌ای هستیم؟ مغز، شستشوی مغزی مردم برای تنوع.

آیا می‌دانید که اگر دانش‌آموزی را که وام تضمین‌شده فدرال دارد بپذیرید، اگر به عنوان یک مدرسه دانش‌آموزانی را با بودجه فدرال بپذیرید، باید همجنس‌گرایان را استخدام کنید؟ شما مجبورید. این قانون است.

منظورم این نیست که به جنبش همجنس‌گرایان ایراد بگیرم، اما فقط می‌گویم جامعه در حال سقوط آزاد است. و بخشی از آن سیاسی است. فکر می‌کنم بخش عمده آن به این دلیل است که کلیسا دیگر نمک نیست.

دیگه متفاوت نیست. چون تنها راهی که نمک اثر می‌کنه اینه که اساساً با چیزی که روش مالیده می‌شه، متفاوت باشه، درسته؟ اگه نمک با گوشت یکی بود، یا اگه رقیق شده بود، همونطور که تو تصویر هست، هیچ فایده‌ای نداشت. یه گزارش دیگه از بارنر دیدم.

این مصاحبه با مسیحیان، انجیلی‌ها و غیر مسیحیان بود، یعنی دو گروه وجود داشتند، در مورد اینکه امیدها و آرزوهایشان برای فرزندانشان چیست. آیا می‌دانید که امیدها و آرزوهای انجیلی‌ها برای کودکان تا نکته، ششم با امیدها و آرزوهای دنیا برای کودکان یکسان است؟ آنها یکسان هستند. ما می‌خواهیم شاد، سالم، تحصیل کرده، شغل خوب و ثروتمند باشیم.

اوه، و مسیحی بودن. ششم، کلیسا به طور کلی در آمریکا نمک نیست، و بنابراین جامعه در اطراف ما در حال زوال است. این دلگرم کننده است.

خب، بریم سراغ یه چیز دیگه که دلگرم کننده‌ست. من که نه، این، مطمئنم، یه جوک بود. یکی از خنده‌دارترین جوک‌هاست.

من شوخی گوی خوبی نیستم، بنابراین باید خودتان بفهمید. اما این خانم بود که توسط پلیس متوقف شد، اتفاقاً خانمی بود که توسط پلیس متوقف شد، دستگیر و به زندان برده شد، و به او نگفت که چرا دستگیر شده است. و حدود دو ساعت بعد، پلیس آمد و گفت، بسیار خب، تصمیم گرفتیم شما را آزاد کنیم.

و او گفت، چه اتفاقی افتاده؟ او گفت، خب، تو داشتی از ترافیک فرار می‌کردی، داد می‌زدی، بوق می‌زدی، به مردم بی‌احترامی می‌کردی، و برجسب‌های عیسی مسیح را روی ماشینت داشتی. بنابراین، ما فقط فرض کردیم که ماشینت دزدیده شده است. به هر حال، به هر حال.

راستی، توی بارنر ریپورتر، باید یه چیزی رو ببینی. یه تعریفی از انجیلی داره که من باهاش موافق نیستم. هنوز یه کم زیادی سهل‌انگارانه‌ست.

و وقتی او انجیلی‌ها را با غیرمسیحی‌ها مقایسه می‌کند، عملاً هیچ تفاوتی وجود ندارد. او تعریف دیگری برای انجیلی دارد که فکر می‌کنم خیلی دقیق‌تر است، یعنی، می‌دانید، آنها ماهی یک بار به کلیسا می‌روند، چیزی شبیه به این. و آن گروه به طور قابل توجهی با جامعه متفاوت است.

بنابراین، گزارش‌های بارنر را در این مورد تماشا کنید. باید مراقب باشید که از کدام تعریف انجیلی استفاده می‌شود. به هر حال، نمک کاربردهای زیادی دارد.

دو مورد از آنها حفظ و تطهیر هستند. سه حقیقت که از تصاویر سرچشمه می‌گیرند. یکی، جهانی که به حال خود رها شده، در حال پوسیدن و فروپاشی است.

از نظر اخلاقی در حال زوال است، از نظر معنوی در حال زوال است، از هر نظر قابل تصور در حال زوال است. و به همین دلیل است که تقریباً هر بار تمام تلاش‌های مهندسی اجتماعی شکست می‌خورد. زیرا مهندسی اجتماعی اساساً بر این ایده استوار است که مردم خوب هستند.

و مشکلات، آموزشی و اجتماعی هستند. بنابراین، اگر بتوانیم این مشکلات بیرونی را حل کنیم، تمام مشکلات دیگر از بین می‌روند. من یک ترک‌دوست تمام‌عیار هستم.

من عاشق پیشتازان فضا هستم. فقط عکس‌های اسپاک است، همه چیز، باشه؟ اعتراف می‌کنم. اما مضمون اساسی رادنبری این بود که همه مشکلات ما بیرونی هستند.

کرک می‌گوید در قرن بیست و چهارم، مشکلات آموزش، فقر و گرسنگی همگی برطرف شده‌اند. و بنابراین مردم برای بهبود اوضاع خود، برای خیر و صلاح خود کار می‌کنند. آنها پول ندارند.

چون کی به پول اهمیت میده؟ ما به خاطر پول کار نمی‌کنیم. و با اینکه من عاشق پیشتازان فضا هستم. رادنبری کاملاً اشتباه می‌کنه. مشکل اون بیرون نیست، مشکل اینجاست.

جامعه پر از آدم‌های خوب نیست که اگر به آنها پول بدهیم مشکلاتشان حل شود. این اتفاق نمی‌افتد. بنابراین اولین حقیقت این است که دنیا به حال خود رها شده و در حال پوسیدگی و زوال است.

دومی این است، و من عاشق این هستم که چطور مفسران در این مورد صحبت می‌کنند، او می‌گوید، شما نمک زمین هستید. منظورم این است که، فقط در مورد آن فکر کنید. شما نمک زمین هستید.

هر فرد سعادت‌مند، نمک زمین است. او نمی‌گوید که شما هم باید چنین باشید. او نمی‌گوید پیام انجیل چیست.

شما هستید. بنابراین، وظیفه شما و شخصاً وظیفه من است که طوری زندگی کنیم، طوری صحبت کنیم و طوری عمل کنیم که عملکرد نمک را در جامعه انجام دهیم. سوم، و من به این نکته اشاره کردم، نمک، به عنوان نمک، ما باید اساساً با جهان متفاوت باشیم.

من عاشق آن ترجمه قدیمی کینگ جیمز هستم که ما مردمی عجیب و غریب هستیم. حالا، این برای کینگ جیمز عجیب و غریب نیست، منظورم این نبود که کلمه عجیب و غریب الان چه معنایی دارد، اما هنوز هم تا حدودی این تصویرسازی را دوست دارم. ما عجیب و غریب هستیم، همه شما.

ما همینطوریم، مگه نه؟ تا حالا دیدی یه نفر از مرگ زنده بشه؟ می‌دونی، ما از نظر اعتقادات با هم فرق داریم. ما فکر می‌کنیم فروتنی چیز خوبیه. چرا فکر می‌کنی فروتنی چیز خوبیه؟ ما آدم‌های عجیبی هستیم.

اما ما باید خاص باشیم. ما باید متفاوت باشیم. ما نمی‌توانیم با بقیه‌ی دنیا هماهنگ شویم، زیرا اگر هماهنگ شویم، دیگر نمی‌توانیم وظیفه‌ی خود را انجام دهیم.

واقعاً به همین سادگی است. ما باید متفاوت باشیم. همانطور که نمک از گوشت متفاوت است، همانطور که نور از تاریکی متفاوت است.

البته، متفاوت بودن به این معنی هم هست که ما دیگران را عصبانی می‌کنیم. ما مردم را به روش نادرستی لوس می‌کنیم. ما، به همین دلیل، این کاری است که افراد عجیب و غریب انجام می‌دهند.

ما مردم را به روش نادرستی مالش می‌دهیم. من عاشق این جمله هستم، چون استات، او از تلیکا نقل قول می‌کند، او می‌گوید، عیسی نگفت که شما غسل دنیا هستید. آیا این جمله عالی نیست؟ ما غسل دنیا نیستیم.

حالا می‌توانید به بعضی کلیساها بروید و به شما گفته شود که شما غسل دنیا هستید و فقط باید لبخند بزنید. می‌دانم لهجه‌ی بدی است، اما بهترین کاری است که می‌توانم انجام دهم. با این حال، این چیزی نیست که کتاب مقدس می‌گوید. شما غسل دنیا نیستید و نمک هستید.

تو دنیا را بدتر می کنی چون اساساً متفاوت هستی. مفسر می گوید، تسکر، شاگردان نقل قولی هستند، ضدعفونی کننده اخلاق در جهانی که استانداردهای اخلاقی پایین، دائماً در حال تغییر یا اصلاً وجود ندارند. من و تو ضدعفونی کننده اخلاق هستیم.

آمده است، اما اگر نمک NIV به هر حال، مسئله ترجمه که اکثر مردم به آن اشاره می کنند این است که در شوری خود را از دست بدهد، و البته، کلرید سدیم یک ترکیب پایدار است، نمک نمی تواند شوری خود را از دست بدهد. در واقع این کلمه خیلی بهتر به عنوان رقیق شده ترجمه می شود، معنی کلمه همین است. نمک از دریای مرده گرفته شد و پر از ناخالصی بود. اگر ناخالصی ها را از بین نمی بردند، کار خود را انجام نمی داد.

اما اگر کلرید سدیم را بردارید و خیس شود، نمک آن را خارج می کند و ترکیبی سفیدرنگ باقی می ماند که شبیه نمک است، اما برای هیچ چیز مفید نیست. و اساساً این همان چیزی است که عیسی به آن فکر می کند نمکی وجود دارد که خیس شده، مواد مفید آن شسته شده و برای هیچ چیز مفید نیست، جز اینکه آن را به جاده بریزند. کوارلز نکته ای را مطرح می کند، و من قبلاً هرگز این را نشنیده ام، که منظور عیسی این است که در واقع چیزی منفی است که نمک آن را از بین می برد.

وقتی روم کارتاژ را شکست داد، می دانید آنها چه کردند تا مطمئن شوند کارتاژی ها دیگر هرگز قیام نخواهند کرد؟ آنها مزارع را نمک پاشی کردند، مزارع را نمک پاشی کردند، تا نتوانند رشد کنند. فکر می کنم به مدت سال، مزارع اطراف کارتاژ نمی توانستند محصولی تولید کنند. بنابراین نمک نه تنها بی ارزش است، بلکه ۱۰۰ در واقع می تواند برای خاک بسیار مضر باشد، و کوارلز می گوید نکته ای این مثال همین است.

به هر حال، اگر ما متفاوت نباشیم، اگر نمک نباشیم، هیچ هدفی نداریم. کتاب قدیمی را می شناسید، من آن را نخوانده ام، اما عنوانش را دوست دارم، از نمکدان به جهان؟ آیا اسمش همین است؟ بله، نمک در نمکدان فایده ای ندارد. نمک فقط زمانی ارزش دارد که ریخته شود، مالیده شود، با غذا متفاوت است.

پیبرت می گوید، صفحه ۶۵، به سختی می توان گوشت بدون نمک را برای خراب شدن سرزنش کرد. هیچ کار دیگری نمی تواند انجام دهد. تنها سوال واقعی این است که نمک کجاست؟ می توانیم از آن تبلیغ قدیمی وندیز الگو بگیریم.

می توانیم فرانک را به سر میز دعوت کنیم و بگوئیم، نمک کجاست؟ نمک کجاست؟ نه گوشت گاو کجاست؟ بنابراین به هر حال، این یک مثال قدرتمند، قدرتمند، قضاوت کننده و محکوم کننده در زمان هایی است که نگاه می کنیم و می گوئیم، آیا ما نمک زمین هستیم، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی؟ استعاره دوم این است که ما نور جهان هستیم. مردم چراغ را زیر کاسه قرار نمی دهند. در عوض، آن را روی پایه ای قرار می دهند که به همه افراد خانه نور می دهد.

و به همین ترتیب، اوه، متاسفم. آیه ۱۴، باید از اینجا شروع کنم. شما نور جهان هستید.

دو مثال. شهری که بر روی تپه ساخته شده باشد را نمی توان پنهان کرد - مثال دوم.

مردم چراغ را روشن نمی کنند و آن را زیر کاسه قرار نمی دهند. در عوض، آن را روی پایه قرار می دهند و به همه افراد خانه نور می دهد. کاربرد به همین روش.

بگذارید نور شما بر دیگران بتابد تا اعمال نیک شما را ببینند و پدر آسمانی تان را ستایش کنند. استفاده ای شگفت انگیز از یک دوگانگی رایج جهانی. نور نیکوست.

تاریکی شر است. و آیا جالب نیست که با وجود تمام پیشرفت‌ها و رشد تکنولوژیکی ما در این دنیا، جهان به پاسخ دادن به سوالات واقعاً اساسی زندگی نزدیک‌تر نشده است؟ من کیستم؟ چرا اینجا هستم؟ قرار است چه کار کنم؟ چه چیزی به من معنا می‌دهد؟ به کجا می‌روم؟ منظورم این است که اینها سوالاتی هستند که همیشه جهان را تسخیر کرده‌اند.

دنیا به هیچ وجه به این سوال پاسخ نمی‌دهد. عیسی نور جهان است و ما را نور جهان قرار داده است. برخی از مفسران به خورشید و ماه اشاره می‌کنند و می‌گویند که خورشید، عیسی است و او نور است.

و ما ماه هستیم. ما نور منعکس شده هستیم. این یک تشبیه مفید است.

اما ما نور جهان هستیم و جهان در تاریکی است. و ما باید نور سعادت را به جهان بتابانیم تا تاریکی را روشن کنیم. او دو مثال دارد.

اول اینکه شهری که روی تپه قرار دارد را نمی‌توان پنهان کرد. و مخصوصاً مثل وقتی که در بیابان بوده‌اید، به بالای کوه نگاه می‌کنید و چند چراغ از این شهر کوچک، شاید ناصره، در بالای کوه‌ها می‌بینید. نمی‌توانید نمی‌توانید آن را ببینید، درست است؟ منظورم این است که وقتی شهر در شب بالای تپه است، وقتی چراغ‌هایش روشن است، می‌توانید آن را تا کیلومترها ببینید، مگر اینکه در لس‌آنجلس، شانگهای یا پکن زندگی کنید، و آنوقت نمی‌توانید آن طرف خیابان را ببینید.

اما نکته این است که فردی که سعادت‌مند است، برجسته می‌شود. قرار است فرد سعادت‌مند برجسته باشد. یک فرد سعادت‌مند باید برجسته باشد زیرا یک فرد سعادت‌مند، نور جهان است.

مثال دوم در آیه ۱۵ آمده است. و چراغ‌هایی که آنها داشتند، آن کوزه‌های کوچک مسی گلی بودند. آنها آنها را گرد می‌سازند، انتهایشان را می‌گیرند، کمی روغن در آن می‌ریزند، و یک فتیله در آن می‌گذارند.

نور خیلی خیلی کمی دارد. و با این حال، حتی آن نور کم، اگر تنها نور باشد، می‌تواند کل خانه را روشن کند. و او می‌گوید دیوانگی است که تنها چراغ را برداری و زیر سبد بگذاری.

کل نکته‌ی داشتن نور این است که روشن می‌کند. بنابراین، کاربرد آن، چه در مورد سعادت جفا و چه در مورد تمام سعادت‌ها، همان چیزی است که در آیه‌ی ۱۶ آمده است. کل دلیل اینکه ما نمک هستیم و کل دلیل اینکه نور هستیم این است که می‌توانیم، خوب، فکر می‌کنم بیشتر نور باشد، اینطور نیست؟ دلیل اینکه ما نور جهان شده‌ایم این است که بر دیگران بتابانیم.

از خودت جدا نشو. این چیزیه که عیسی میگه. از خودت جدا نشو.

این به اندازه گذاشتن یک سطل بزرگ روی چراغ احمقانه است. دلیل اینکه حقیقت به شما داده شده، دلیل اینکه سعادت به شما داده شده، این است که بدرخشید، درست است؟ این اولین مثال است. این تمام هدف دانستن این موضوع است.

تا بدرخشی، و ندرخشیدن به اندازه پوشاندن یک چراغ احمقانه است. زندگی‌ات را زندگی کن.

بگذارید نور شما در برابر دیگران بدرخشد تا آنها ببینند که چگونه زندگی می‌کنید. نه اعمال نیک که رستگاری را به ارمغان می‌آورند، بلکه اعمال نیک که به رستگاری منجر می‌شوند. و اگر واقعاً اعمال نیک را در زندگی خود به کار می‌برید، مورد ستایش قرار نخواهید گرفت.

خدا ستایش خواهد شد. ما به بهشت می‌رویم. دیگر نمی‌توانیم نور جهان باشیم.

درسته؟ این یکی از کارهایی که به ما محول شده، و تا ابد ادامه پیدا نمی‌کند. و بنابراین کاریه که باید انجامش بدیم. من و رابین... مدتی که داریم روش کار می‌کنیم.

ما با مت به هند رفته بودیم، و چند سال بعد به چین رفتیم. و ما داریم در مورد زندگی مان و جایی که هستیم صحبت می‌کنیم، با بچه‌ها که تقریباً رفته‌اند، و تا حدودی استقلال و آزادی. ما می‌توانیم هر کاری که می‌خواهیم انجام دهیم.

مثلاً به کارولینا بیا، یک هفته با شما بچه‌ها باش. و من گفتم، رابین، می‌خواهی با بقیه عمرت چه کار کنی؟ من احتمالاً آن موقع ۶۰ ساله بودم. او ۵۲ ساله بود.

او هشت سال از من کوچک‌تر است. باید به احترام همسرمان این را به شما بگویم، چون تا به حال در مکالمه‌ای نبوده‌ام که حداقل در پنج دقیقه اول اشاره کند که از من خیلی کوچک‌تر است. من گهواره را دزدیدم و به آن افتخار کردم.

به هر حال، ما داشتیم در مورد این صحبت می‌کردیم که می‌خواهی با بقیه عمرت چه کار کنی. و چگونه می‌خواهی به خداوند خدمت کنی؟ ما دیگر در خدمت کشیشی نیستیم. خب، چه چیزی برای ما وجود دارد؟ چه کاری می‌خواهیم انجام دهیم؟ و همسرمان گفت، می‌خواهم در حالی که خسته هستم بمیرم. می‌خواهم کاملاً و مطلقاً خسته بمیرم.

گفتم می‌توانم این کار را بکنم. منظورش این بود که آخرین کاری که قرار است انجام دهیم این است که خانه را بفروشیم، به فینیکس نقل مکان کنیم و هر روز گلف بازی کنیم. البته، تابستان‌ها در فینیکس نمی‌شود گلف بازی کرد.

فقط تو زمستونه. می‌دونی، این نمی‌گه که درسته یا غلط، اما برای ما، همونطور که گفتیم، یه فرصت داریم که نور دنیا باشیم، و قراره در راه نور دنیا بمیریم. من تا ابد فرصت دارم که خوابم رو جبران کنم.

بسیار خوب، الان لازم نیست نگران این موضوع باشم. ما از خستگی خواهیم مرد. ما تا روزی که بمیریم، به خواست خدا، به یاری خدا، متعهد خواهیم ماند.

اگر به ورزش کردن و درست غذا خوردن ادامه بدهم، تا روز مرگمان با هم خواهیم ماند. و فکر می‌کنم این همان چیزی است که عیسی می‌گوید. این تنها فرصت تو برای نمک بودن است.

این تنها فرصت تو برای سبک شدن است. فقط برو و انجامش بده. کلام را در زمان مناسب و به طور مداوم موعظه کن.

همیشه آماده باش، چون روزی آنها فقط می‌خواهند گوش‌هایشان نوازش شود. پس موعظه کن، چون نمک زندگی کن، چون نور زندگی کن، زوال جامعه را کند کن، تاریکی را روشن کن، و بمیر. این زندگی خوبی است.

این یک زندگی خوب است. این یک همسر خوب است. این یک زندگی خوب است.

نظری دارید؟ باشه. باشه. خب، اگه به فرانک نگی، منم به فرانک نمی‌گم و یه کم زودتر میریم بیرون.

نمی‌گویم که همیشه این کار را انجام خواهیم داد، اما این پایان بخش اصلی اول است، بنابراین نمی‌خواهم بخش بعدی را شروع کنم. بنابراین فردا تمام کارهای جالب مانند طلاق را انجام خواهیم داد. اگر از فصل پنجم عبور کنیم، شاید کمی به فصل ششم برسیم، فردا خوشحال خواهیم بود.

پس می‌بینمت. ممنون. خداحافظ.